



متشابهات در قرآن

نویسنده: معرفت، محمد هادی

فلسفه و کلام :: کیهان اندیشه :: بهمن و اسفند 1372 - شماره 52

از 56 تا 68

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/26209>

دانلود شده توسط : محمدمبین رضانی

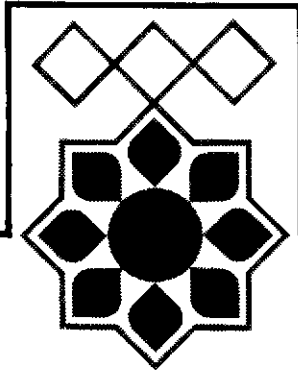
تاریخ دانلود : 1393/06/03 18:30:00

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.com



متشابهات در قرآن

محمد هادی معرفت

عاقبت جوینده یابنده است. البته، این واقعیت را، جز خردمندان، یادآور نمی‌شوند.)
طبق این آیه کریمه، بخشی از آیات قرآن، متشابه می‌باشد، که مایه شبهه، و دستاویزی برای فتنه جویان گردیده!

اکنون جای این پرسش است: چرا چنین شده، و آیات متشابهه کدامند که چنین ویژگی را دارند؟
در پاسخ به این سؤال، ناگزیر از مطرح نمودن مسائل زیر می‌باشیم:

■ محکم و متشابه

محکم یعنی: استوار، از ریشه «حَكَمَ يَحْكُمُ حَكْمًا» گرفته شده، و به معنای: منع، و بازداشتن از هرگونه اخلاص‌گری و افساد است. بدین جهت به دهانه اسب (لگام) «حَكْمَةُ الْفَرَسِ» گویند، زیرا از هرگونه سرکشی او جلوگیری می‌کند.

إحكام الكلام: إتقانه. سخنی استوار و خلل ناپذیر گفتن.

قال تعالی: «هو الذي انزل عليك الكتاب. منه آیات محكمات، هنّ امّ الكتاب. وأخر متشابهات، فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه، ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله. و ما يعلم تأويله الا الله، والراسخون في العلم، يقولون آمنا به كل من عند ربنا. و ما يذكروا الا اولوا الالباب» (آل عمران ۷۱).

(خداوند، قرآن را بر تو فرستاد، بخش عمده آن را آیات محکمه تشکیل می‌دهد. که مرجعیت کتاب همان آیات است. و در کنار آنها، آیات متشابهه نیز قرار دارد. ولی کسانی که در دل‌هایشان کجی هست، پیوسته از آیات متشابهه پیروی می‌کنند، زیرا فتنه جو و آشوبگران افکار و عقاید می‌باشند، و به دنبال آنند تا با دست یازیدن به چنین آیاتی، آن را مورد سوء استفاده قرار داده، طبق دلخواه خویش تأویل و تفسیر کنند در حالی که تأویل صحیح آن را جز از راه خدایی نمی‌توان یافت. و دانشمندان راستین و استوار، از همین راه رفته، چنین گویند: تمامی آیات متشابهه و محکمه، از یک سرچشمه نشأت گرفته، پس در پس پرده ظاهر، حقیقتی نهفته است که باید آن را یافت، و

(انعام/۱۴۱). لذا همین آیه در جای دیگر به این صورت آمده: «والزیتون والرمان مشتبهاً و غیر متشابه» (انعام/۹۹). که از شدت تشابه، به یکدیگر اشتباه می‌شوند.

در سوره زمر آیه ۲۳ آمده: «اللّٰهُ نَزَلَ احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی...» مقصود: همانند بودن آیات قرآن، که در سبک و شیوه بیان، و ایجاز و ایفاء و فصاحت و قوت کلام، یکنواخت بوده، هرگز سستی و فتوری در روند کلام رخ نداده. و این از ویژگیهای سخن حق است، زیرا «ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً کثیراً» (نساء/۸۲).

لذا این تشابه (به معنی یکنواخت بودن آیات) وصف تمامی کتاب قرار گرفته. ولی تشابه در مقابل احکام صرفاً وصف برخی از آیات است.

تشابه، در مقابل احکام، همانندی می‌باشد که مایه شبهه و احیاناً موجب لغزش گردد- که در سوره آل عمران (آیه ۷) بدان اشارت رفته- لذا در تعریف «متشابه» گفته‌اند: «ما لا ینبی ظاهره عن مراده»: (نارسایی ظاهر لفظ، یا عمل، که حقیقت آن را آشکار نمی‌سازد).

ولی راغب اصفهانی بهتر گفته: «والمتشابه من القرآن ما اشکل تفسیره لمشابهة بغيره...»: (متشابهات قرآن، آن باشد که تفسیر آن مشکل آید، زیرا نمودی جز آنچه هست دارد، و به چیز دیگر شباهت یافته).

مثلاً، اگر گوینده در صدد گفتن حق است، سخن او به باطل می‌ماند، و به آن شباهت یافته. یا اگر در اندیشه انجام عملی نیکو است، کردار او به کاری زشت می‌ماند، و به آن مشتبه گردیده.

پس کلام حق (قرآن کریم) هرگاه نمودی جز حق داشته باشد، و به باطل همانند آید، آن را متشابه گویند. طبق این تعریف، تشابه، در مورد آیات متشابه، تشابه حق و باطل است، سخن حق گونه حق تعالی، باطل گونه جلوه کند!

از این رو، تشابه، علاوه که بر چهره لفظ یا عمل، پرده ابهام افکننده، موجب شبهه نیز گردیده. و هر

راغب اصفهانی گوید: «حَکَمٌ، أَضْلُهُ مَنَعٌ مَنَعاً، لِاصْلاَحٍ» (جلوگیری، به جهت اصلاح).

لذا سخنی که استوار باشد، و هرگونه اخلال در آن راه نیابد، و راه شبهه و کج فهمی بر آن بسته باشد، به چنین سخنی «محکم» گویند، یعنی: مستحکم و خلل ناپذیر.

احکام در سه مورد بکار می‌رود:

۱- کلام محکم: سخنی استوار، خلل ناپذیر، راه شبهه و سوء استفاده بر آن بسته است. مقابل آن، متشابه: نارسا، شبهه پذیر.

۲- آیه محکمة: ثابتة الحکم. عمل به آن تداوم دارد. در مقابل منسوخة الحکم که تداوم ندارد.

۳- کتاب احکمت آیات: تمامی آیات آن حساب شده و کاملاً بررسی شده است، یک عمل ارتجالی و از پیش حساب نشده نیست، تا احیاناً با شکست روبرو شود. لذا، احکام به معنای نخست، وصف اکثر آیات قرآن است، در مقابل آیات متشابه. و همچنین به معنای دوم که مخصوص آیات غیر منسوخة الحکم است. ولی احکام به معنای سوم، شامل تمامی آیات قرآن می‌باشد. لذا وصف جامع کتاب قرار گرفته: «کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» (هود/۱).



متشابه، از تشابه: همانند بودن. از ریشه «شَبَّه» به معنای «مِثْل». و «شَبَّه» به معنای مانند بودن، گرفته شده.

تشابه دو چیز به یکدیگر، همانند یکدیگر بودن، که هریک به دیگری مشتبه گردد و جهت فاصله میان آن دو بر حسب ظاهر وجود نداشته باشد. و احیاناً موجب اشتباه شده، حقیقت مراد پوشیده گردد.

مانند: «ان البقر تشابه علینا» (بقره/۷۰). گاوی که دستور ذبح آن صادر شده، لابد دارای ویژگی خاصی است، که بر اثر همانند بودن گاوها، مورد دستور پوشیده شده.

«والزیتون والرمان متشابهاً و غیر متشابه»

«متشابه» گذشت. لذا تأویل گر (عالم به تأویل) لفظ را از سرگردانی بیرون آورده، به قرار گاه اصلی خود باز می گرداند.

خضر، موقعی که موسی، بر کارهای شگفت‌انگیز وی خورده گرفت، به وی می گوید: «سأنبؤک بتأویل مالم تستطع علیه صبراً» (کهف / ۷۸): (اکنون تو را، بر آنچه نتوانستی شکبیا باشی، آگاه می سازم).

تأویل معنای دیگری نیز دارد، که فقط مخصوص آیات متشابهه نیست، بلکه شامل تمامی آیات قرآن می گردد، و آن: برداشتهای کلی و جامع و همگانی است، که از موارد خاص و جزئی وارد در قرآن برداشت می شود، و اصطلاحاً، آن را «بطن» می گویند، و در کلام سلف بسیار آمده.

پیغمبر اکرم (ص) فرموده: «مافی القرآن آیه الا ولها ظهر و بطن»: (در قرآن، هر آیه‌ای علاوه بر دلالت ظاهری، دلالت باطنی نیز دارد).

از امام محمدباقر (ع) در این باره سؤال شد، فرمود: «ظهره تنزیله. و بطنه تأویله. منه ما قد مضی و منه مالم یکن. یجری کما تجری الشمس و القمر» (۱): (ظاهر آیه، همان است که از مورد نزول به دست می آید و بیشتر جنبه خصوصی دارد. ولی باطن آیه چیز دیگر است که بر سایر موارد مشابه تطابق دارد، برخی گذشته و برخی هنوز نیامده. همانند آفتاب و ماه در جریان است).

و همین برداشتهای کلی و همه جانبه، تداوم قرآن را برای همیشه تأمین کرده، پیوسته زنده و جاوید است.

البته تأویل به معنای «تعبیر رؤیا» (۲)، یا به معنای «عاقبت الامر» (۳) نیز آمده، که بیشتر به معنی لغوی تأویل مربوط می گردد.

همچنین معنی چهارمی برای تأویل گفته اند: این

متشابهی، علاوه بر تفسیر که رفع ابهام کند، به تأویل نیز نیاز دارد، تا دفع شبهه نماید. پس تأویل نوعی تفسیر است که علاوه بر رفع ابهام، دفع شبهه نیز می کند. بنابراین، مورد تأویل، نسبت به تفسیر، اخص مطلق است.

■ تفسیر و تأویل

در تعریف تفسیر گفته اند: «التفسیر، کشف القناع عن اللفظ المشکل»: تفسیر، برگرفتن نقاب، از چهره الفاظ مشکله است.

تفسیر، آنگاه است که هاله‌ای از ابهام، لفظ را فرا گرفته، پوششی بر معنی آن افکنده باشد، تا مفسر، با ابزار و وسایلی که در اختیار دارد، در زدودن آن ابهام بکوشد.*

تفسیر از ریشه «فَسَّرَ الْأَمْرَ» گرفته شده و به معنای: اوضحه و کشف عنه (آشکار نمود) است.

فَسَّرَ (مخفف) و فَسَّرَ (مشدد)، مانند کَشَفَ وَاكْتَشَفَ، مجرد و مزید، یک معنی می دهند (هر دو متعدی به یک مفعولی می باشند)، جز آنکه، مزید فیه، از باب «زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی» مبالغه در امر را می رساند، لذا کشف از اکتشاف اعم است، زیرا کشف، مطلق ظاهر نمودن را می رساند، ولی اکتشاف، دلالت دارد که اعمال نیروی بیشتری در استخراج و اکتشاف (ظاهر نمودن) به خرج رفته است.

همچنین، فسر (مخفف)، مطلق بیان و توضیح است. ولی فَسَّرَ (مشدد) دلالت دارد که در تبیین و تفسیر، نیروی بیشتری بکار افتاده، و کار به آسانی انجام نگرفته. و گرنه ترجمه‌ای بیش نیست.

تأویل، از ریشه «أَوَّل» به معنای «رجوع» گرفته شده. و در موردی به کار می رود، که در لفظ شبهه‌ای ایجاد شده باشد، و موجب حیرت و سرگردانی خواننده گردد، زیرا حق و باطل به هم اشتباه شده، تشخیص هریک از دیگری مشکل آید، چنانچه در تعریف

* عوامل ابهام، و وسائل زدودن آن، که همان منابع و مبانی تفسیری می باشد، در مقالی جدا آورده می شود.

شأن آن را دارد که نارسا باشد. نوعاً افراد، با برخورد با این گونه موارد دچار اشتباه و تردید گردند. زیرا ظاهر عبارت نمی‌تواند، معنی را کاملاً در اختیار بیننده یا شنونده قرار دهد.

ولی احياناً کسانی هستند، با سبق اطلاعات، و واقف بودن بر رموز معانی و الفاظ وارده در قرآن، دچار این اشکال نگردند. لذا تشابه در قرآن، شأنی و نوعی است، نه نسبی، و نه واقعی و همگانی.

■ تشابه اصلی و عرضی

تشابه در آیات قرآن اساساً دو گونه است: اصلی و عرضی.

تشابه اصلی آن است، که بگونه طبیعی، به جهت کوتاهی لفظ و بلندای معنی، بوجود آمده:

الفاظ و کلمات موضوعه در لغت عرب، بیشتر برای افشاده معانی کوتاه و خیلی پایین ساخته شده، گنجایش و کشش آن را ندارند که معانی گسترده و عمیق را افاده کنند، ناگزیر نارساییهایی در مفاهیم آنها بوجود خواهد آمد، و مردم آن روز که با چنین معانی والا و رقیق آشنا نبودند، و طبعاً برای چنین معانی، الفاظی بخصوص وضع نکرده بودند، از طرفی هم قرآن ملتزم بود که از الفاظ موضوعه عرب و از شیوه‌های کلامی آنان استفاده کند، «انانزلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون» (زخرف ۳/)، لذا بناچار راه کنایه و مجاز و استعاره را پیمود، و این خود، بر عرب غریب می‌نمود.

مثلاً آیه «وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» (انفال/۱۷) اشاره به قدرت ناچیز انسان است در انجام افعال اختیاری خویش، در مقابل عوامل مؤثر در بوجود آمدن آن، که همگی با اذن الهی انجام می‌شود. درک این معنی برای عرب آن روز دشوار می‌بود، لذا بوی جبر در افعال از آن استشمام می‌گردید.

و نیز آیه: «یاایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا

تیمیه، وجود خارجی هر چیزی را تأویل نامیده، گوید: هر چیزی چهار مرتبه وجودی دارد: وجود ذهنی، وجود لفظی، وجود کتبی، و وجود خارجی... که مشهور، وجود خارجی را مصداق وجود ذهنی گفته‌اند، ولی او، آن را تأویل نامیده. ولا مشاخه فی الاصطلاح، گرچه خلاف مشهور است.

ولی علامه طباطبایی تأویل را وجود عینی خارجی، جز مصداق دانسته، فرموده: تأویل قرآن، واقعیت عینی خارجی است که منشأ منعکس شدن آثار آن در قرآن می‌باشد، مانند مثال که منعکس کننده آثار، و منشأ مثال است. و این همان حقیقت والایی است که در «ام‌الکتاب» قرار گرفته، «فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون» (واقعه/۷۸ و ۷۹). توضیح این گفتار را در مقالی جدا آورده‌ایم. (۴)

■ تشابه شأنی (نوعی)

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که تشابه در آیات قرآنی، نسبی است یا واقعی؟

آیا این یک واقعیت است که قرآن ذاتاً دارای آیات متشابهه می‌باشد، که فی نفسه برای همه متشابه است، گرچه دانشمندان، امکان رفع تشابه، برایشان فراهم است. یا آنکه اساساً، برای ارباب بصیرت تشابهی وجود ندارد، و صرفاً برای آن دسته از مردم که آمادگی ندارند، تشابه وجود دارد!

در پاسخ باید گفت: تشابه برخی از آیات، نه نسبی است و نه ذاتی و واقعی، بلکه شأنی و نوعی است، به این معنی، که برخی آیات، به جهت محتوای بلند، و کوتاهی لفظ و عبارت زمینه تشابه در آن فراهم است، یعنی جای آن را دارد که تشابه ایجاد کند، زیرا تنگی و کوتاهی قالب، موجب گردیده تا لفظ در افاده معنی مراد (که بسیار بلند و پهن‌آور است) کوتاه آید و نارسا جلوه کند. و این نارسایی، لازمه طبیعی این گونه موارد است، که الفاظ گنجایش معانی را نداشته، کشش آن را ندارد تا کاملاً معنی مقصود را افاده کند.

این است که تشابه، در اینگونه موارد، طبیعی بوده،

آنگاه است که: «نساء الله فأنساهم أنفسهم» (حشر ۱۹) صادق آید.
 ونیز: «و نقلب أفئدتهم و ابصارهم، كما لم يؤمنوا به
 اول مرة» (انعام ۱۱۰).
 پس قلبهای آنها وارونه، خود را فراموش کرده‌اند. و
 این همان حیلوه خداوندی است.

□

نشابه عرضی، در آن دسته از آیات به وجود آمد، که
 در آغاز اسلام متشابه نبوده، مسلمانان با سلامت طبع
 و خلوص نیت، با آن برخورد می‌کرده، معنی و مراد آن
 را به خوبی درک نموده، هیچ گونه شبهه‌ای ایجاد
 نمی‌کرد. ولی پس از به وجود آمدن مباحث جدلی و
 مسائل کلامی، و رائج شدن برخی مطالب فلسفی-که
 جسته و گریخته، به گونه ناپخته و نارس، از یونان به
 این دیار راه پیدا کرد - مشاهده گردید که بر چهره
 بسیاری از آیات، هاله‌ای از ابهام و اشکال نمودار
 گشت، آیاتی تا دیروز از محکومات بوده، و امروز در زمره
 متشابهات درآمده.

و این بر اثر دستاویز ناروای برخی اهل کلام و ارباب
 جدل بود، که چهره تابناک این گونه آیات را دگرگون
 ساخت، و از درخشش و تابش اولی خود فرو افکند.
 مثلاً آیه: «ووجه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» (قیامة
 ۲۲): (چهره‌ها در آن روز شگفته است، زیرا به
 پروردگار خویش نظر دارد).

این آیه - بر حسب استعمالات متعارف عرب - نظر
 داشتن به جایگاه بلند و بزرگوار پروردگار را می‌رساند.
 زمخشری گوید: «دخترکی از مردمان سرو* را دیدم،
 به هنگام نیمروز، موقعی که مردم به آسایش
 لمیده‌اند، گدایی می‌کرد، و چنین می‌گفت: چشمان
 کوچک من، به خدا و شما مردم نظر دارد.»^{۶۶}

این آیه، همانند گفتار این دخترک عرب، چیزی جز:
 چشم داشت و حالت توقع به خود گرفتن را

دعاکم لما یحییکم. و اعلموا ان الله یحول بین المرء و
 قلبه. و انه الیه تحشرون» (انفال ۲۲): (ای مؤمنین
 هنگامی که خدا و رسول شما را می‌خوانند، به آنچه
 مایه حیات شما است، اجابت کنید. و بدانید که
 سرپیچی از آن، به قیمت خود فراموشی تمام می‌شود.
 عاقبت نیز به سوی او برانگیخته می‌شوید).

در این آیه، مسأله «حیلوه» (حایل شدن خدا میان
 انسان و قلب او) مطرح شده، و این تهدیدی است برای
 کسانی که از فرامین شرع سرپیچی کنند.
 اکنون مقصود از این حیلوه چیست؟

ابوالحسن اشعری و پیروان مکتب وی، از این آیه،
 جبر در حیات، غیر ارادی بودن ایمان و کفر، استفاده
 کرده، گویند: کافری که خداوند، مقدر کرده کافر
 باشد، اگر اراده کند ایمان آورد و اطاعت فرمان خدا
 نماید، خداوند مانع او می‌گردد... و همچنین مؤمنی
 که خداوند مقدر کرده مؤمن باشد، اگر قصد کفر کند
 خدا مانع او می‌شود.

فخر رازی اشعری، این تفسیر را تأیید کرده، گوید:
 این آیه برخلاف مکتب معتزله است، که قائل به جبر
 نیستند.^(۵)

ولی این آیه چیز دیگر می‌گوید، و مردم را به یک
 حقیقتی اجتناب ناپذیر رهنمون می‌سازد، زندگی
 واقعی، که انسان احساس کند زنده است و از نعمت
 حیات برخوردار، موقعی است که به قوانین شریعت
 احترام نهد، هرکس درسایه قانون، از حق شرعی خود
 بهره‌مند، و به حقوق دیگران تجاوز ننماید. چنین
 جامعه، در آسایش حیات زندگی می‌کند، درسایه
 شریعت، انسان به واقعیت خویش پی می‌برد،
 انسانیت حاکم بر جامعه است. ولی انسان سرکش،
 همچون حیوان درنده، درخواست‌هایی پست وحشی
 صفت زندگی می‌کند، در چنین جامعه، انسانیت
 فراموش شده، انسان خود را گم می‌کند. و این
 بزرگترین عقوبتی است که دامنگیر اینگونه انسانهای
 وحشی صفت می‌گردد. لذا انسان با دست خود، از
 خویشتن فاصله گرفته، رهسپار عالم بهیمیت
 گردیده.

* سرو، دهکده بزرگی در نزدیکی مکه بوده که مردمان مفلوک و
 بیچاره‌ای داشته.

مثلاً: از ابن عباس نقل شده، آیات محکمه از قبیل آیه: «قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ان لاتشركوا به شیئاً...» (انعام/۱۵۱). و متشابهات از قبیل حروف مقطعه در اوائل برخی سوره. یا آنکه: آیات منسوخه، متشابهاتند، و ناسخه، محکمات.

یا: محکمات، آیات الاحکام، متشابهات، دیگر آیات. یا: محکمات، قصص انبیاء و امم سالفه. متشابهات، ابهامات وارده در این قصص. یا: متشابهات، آیات صفات باری تعالی، (ابن تیمیة، المنار، ج ۳، ص ۱۶۷).

یا: متشابهات، آیات مربوط به احوال آخرت و احوال روز قیامت (شیخ محمد عبده، المنار، ج ۳، ص ۱۶۷). یا آنکه مورد تشابه را - که به تأویل نیاز دارد - با مورد ابهام، که به تفسیر نیاز دارد، اشتباه گرفته اند. مثلاً متشابه، آن است که محمل (مبهم) باشد. و محکم، مبین.

یا: محکم، دلیلی روشن دارد. متشابه، پیچیده. یا: محکم، راه رسیدن به آن باز، متشابه، بسته. یا: محکم، بیش از یک معنی، تحمل ندارد. متشابه بیش از آن.

یا: متشابه، آنچه به بیان نیاز دارد. محکم نیاز ندارد. یا: محکم، آنچه عقل به آن راه دارد. متشابه ندارد. یا: محکم، ظاهر عبارت مقصود است. متشابه، مقصود نیست.

یا: محکم، همگی بر تفسیر و تبیین آن اتفاق دارند. متشابه، اختلاف دارند.

یا: متشابه، تفسیر آن مشکل باشد. محکم، نباشد.^(۹)

■ دو نظریه نوین

اخیراً، دو نظریه در تفسیر محکم و متشابه ارائه شده، که کاملاً غریب می نمایند:

۱- مرحوم طالقانی، برای قرآن دو حالت فرض کرده: قبل از نزول و پس از نزول. حالت پیش از نزول را محکم، و حالت پس از نزول را متشابه، دانسته،

نمی رساند. و عرب به طبع سلیم خود می داند که اینگونه عبارت، جز معنی یاد شده را افاده نمی کند. اکنون چرا، مانند ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴) - که شیخ اهل سنت و جماعت و سرکرده اشاعره تا امروز بشمار می رود - این آیه را دگرگون ساخته آنرا به معنای: «رؤیت بصر» گرفته است؟

گویند نظر سه گونه است: نظر اعتبار، نظر انتظار، و نظر رؤیت... آنگاه گویند: نظر اعتبار (عبرت جستن) در قیامت نشاید. نظر انتظار، با حرف «الی» مقرون نگردد. مانند آیه «فناظرة بهم یرجع المرسلون» (نمل/۳۵). پس نباشد جز نظر رؤیت.

و در جواب این پرسش که چرا «الی ثواب ربها» را تقدیر نگیریم؟ گویند: در قرآن خالی از این تقدیر آمده، باید به ظاهر کلام بسنده شود.

و در پاسخ به آیه «لاندرکه الابصار» (انعام/۱۰۳) گویند: مقصود: درک بصری در این جهان است، نه جهان آخرت یا آنکه کافران از درک لذت رؤیت پروردگار، در دو جهان محرومند.^(۷)

ولی ندانسته، نظر توقع (چشم داشت) در کلام عرب با حرف «الی» استعمال می شود. شاعر عرب گویند:

انی الیک لما وعدت لناظر

نظر الفقیر الی الغنی الموسر^(۸)

و در سخن دخترک (سرویه)، نظر به سوی خدا و مردم، هر دو یکنواخت، با حرف «الی» قرین بود، و آیه کریمه مذکور از همین قبیل است.

■ تشابه در تفسیر دیگران

برای احکام و تشابه، تفاسیر بسیاری گفته شده، که بیشتر متداخل و با اندک تفاوتی - آنهم لفظی - قابل افتراق می باشد. یا آنکه تعیین مصداق بوده، برخی از مصداق محکم و متشابه را ارائه داده اند. یا متشابهات را با مبهمات اشتباه گرفته اند.

علامه طباطبایی، تا شانزده وجه، و برخی بیشتر یاد آور شده اند:

طباطبائی است، درباره دو نزول: دفعی و تدریجی قرآن... اکنون چرا در مورد احکام و تشابه، پیاده شده، روشن نیست!

اساساً این سؤال مطرح است، که قرآن صریحاً گفته: «منه آیات محکمت، هن ام الکتاب، و آخر متشابهات...» یعنی برخی آیات محکمت، و برخی دیگر متشابهاتند، و قطعاً مقصود همین قرآن موجود است که بر دو بخش تقسیم شده... ولی چرا صاحب مقال، کل قرآن را در دو مرحله فرض کرده، که در مرحله علیا محکم، و در مرحله سفلی متشابه... آنگاه چگونه مردم به مرحله علیا دست یابند؟! در حالی که از نزدیک شدن به متشابه (مرحله سفلی) ممنوع می‌باشند!؟

۲- نظریه دوم، از برخی گروههای الحادی، که در پوشش اسلام قرار گرفته‌اند* ارائه شده: محکمت آیاتی هستند که اصول اساسی و دیدگاههای کلی مکتب را بیان می‌کنند، که استوار و پا برجا بوده، و به مثابه حقایقی ثابت و پایدار می‌باشند. از قبیل: اصل هدایت، زوال باطل، پیروزی مستضعفین و محرومان. آیات متشابهه- متقابلاً- مشتمل بر مطالبی است که خود «اصل» نیستند، اما منبعث از اصول می‌باشند، و لذا فاقد خصلت ثبات و پایداری هستند.

محکمت نقش استراتژیک دارند. متشابهات تاکتیهای برای پیاده کردن آنها می‌باشد. لذا در هر زمانی این متشابهات و فروع و تاکتیهای، متغیر و متبدل می‌شوند. متشابهات در حوزه علوم واقع شده، که پیشرفت علوم طبیعی، سیاسی، اقتصادی، باعث قبض و بسط آنها می‌گردد. و بلکه در زمان متأخر ضد ارزش و ارتجاعی قلمداد می‌شوند.

بنابراین، تمامی آیات الاحکام، اعم از ناسخ و منسوخ، جزو متشابهات هستند. و نقش تاکتیکی و

گوید: «قرآن دارای دو وجود و دو مرحله است، مرحله پیش از نزول و تنزیل، و مرحله پس از نزول. قرآن، پیش از نزول، محکم، ثابت، کلی و نامتغیر است. و آن کتاب محکم و مکنون و جمعی پیش از نزول، ام الکتاب است که برتر از حواس و اندیشه‌ها است. و به زبان عربی هم نمی‌باشد. اصول ثابتی هستند، قوانین ثابت جهان و انسان، معرفت مبدأ و توحید و صفات علیا، رابطه خلق با خالق، مراحل معاد، تکامل، مسئولیت و تعهد انسان، احکام کلی عقلی و عملی، فروع نظری، فکری و عملی، همه از آن ام الکتاب ناشی می‌شوند. آن کتاب محکم و حکیم و ام الکتاب و محفوظ و مکنون، در ظروف اندیشه‌های گوناگون و زمانها و مکانها و شرایط و استعدادها، به صورت کلمات و آیات متفرق و تفصیل‌ها، تبیین گردیده و قرائت شده. در نتیجه: این آیات مفصل و تنزل یافته همان محکمت و ام الکتاب است، که در لباس عبارات و کلمات درآمده، و متشابه گردیده است. «الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً» (زمر/۲۳) و متشابهات تنها همین نیست که تشابه در مقصود و معنی داشته باشد، تشابه از جهت تشابه با محکمت هم هست...»^(۱۰)

در این گفتار، دو اشتباه رخ داده:

اولاً- تشابه به مفهوم شبهه انگیز و فتنه‌آفرین، باتشابه به معنای هماهنگ و یکنواخت بودن مشتمبه شده. در آیه ۷ سوره آل عمران، متشابهات، زمینه‌ای برای فتنه‌جویان بوده، که قسمتی از آیات قرآنی چنین‌اند- از قبیل آیات صفات و آفرینش و شناخت... که در گنجایش فهم کوتاه‌اندیشان، درست نیاید. ولی در آیه ۲۳ سوره زمر، وصف تمامی کتاب آمده و همه آیات و سور قرآنی، زیبا و فریبا، با محتوایی بلند و بیانی رسا، جلوه‌گر شده‌اند. تفاوت و اختلافی در میان نیست، و این خود شاهد بر صدق کلام خداست. خلط کردن میان این دو مفهوم، شایسته نیست، بلکه یک نوع تفسیر به رأی و تحمیل بر قرآن بشمار می‌رود.

ثانیاً- فرض وجود دو مرحله برای قرآن، که در عرض وجودی، و در فرش وجودی دیگر... گفته علامه

* گروهک «منافقین» که به نام «مجاهدین خلق» خود را جا زده‌اند. و در همان راستای «خوارچ» قرار دارند. همان تندگرایی و بدبینی به جهان اسلام را پیشه خود قرار داده‌اند.

■ چرا در قرآن، تشابه وجود دارد؟

اکنون، با روشن شدن عوامل تشابه، ودوگونه بودن تشابه در قرآن، جواب این پرسش، سهل و ساده است: زیرا یک سری متشابهات (تشابه عرضی) بر قرآن تحمیل شده. تعابیر وارده، بروفق اسالیب و شیوه‌های متعارف عرب، درج گردیده. خالی از هرگونه غموض و پیچیدگی بوده، هرگز ایجاب شبهه نمی‌کرد. سپس بر اثر، درگیریهای عقیدتی و فکری که در میان گروه‌های مختلف مسلمانان رخ داد، فاجعه «تشابه» دامنگیر بسیاری از آیات قرآن گردید.

و اما سری دیگر متشابهات (تشابه اصلی) کاملاً طبیعی می‌نمود که چنین معانی بلندی را، چنین قالبهای تنگ گنجایش ندارد. هرگز نمی‌تواند، الفاظ متداول عرب- که برای معانی نزدیک و مادی ساخته شده- چنین مفاهیم والا و فراتر از حس قریب را، ایفاء کند.

قرآن، در افاده میانی عالییه، راهی پیموده، که هم برای عامه مردم جنبه اقناعی داشته باشد، و هم علما و دانشمندان را متقاعد سازد. لذا بیشتر در بیانات خود، فن خطابه و برهان را، به هم آمیخته، از مشهورات و یقینیات، هر دو یک واحد ساخته، با آنکه- در ظاهر- از هم متنافرند، میان آنها سازش داده... و این خود، یکی از دلایل اعجاز قرآن بشمار می‌رود.

ابن رشد اندلسی- دانشمند و فیلسوف معروف، م ۵۹۵ هـ- در این زمینه گوید: مردم، در برخورد با تعالیم عالییه شریعت سه دسته‌اند:

دسته اول، کسانی‌اند که از حکمت متعالیه برخوردار بوده، صاحب فکر و اندیشه، و در برخورد با حوادث، استوار و با متانت رفتار می‌کنند.

دسته دوم، عامه مردم، که طبقه جمهور را تشکیل می‌دهند، و چندان با علم و دانش سروکاری ندارند، طبعی سلیم، و نیتی پاک، و دلی تابناک دارند.

دسته سوم، میانه این دو قرار دارند، نه از طبقه علمای راستین بشمار می‌روند، و نه خود را از جمهور مردم به حساب می‌آورند. خود را از سطح همگانی

مرحله‌ای ایفا می‌کنند، لذا همچنان باب نسخ در احکام قرآن باز است.

گویند: اعتقاد به استمرار نسخ، برای خیلی‌ها واقعاً امری دشوار است، این دشواری نشان دهنده یک محافظه کاری ویران کننده‌ای است که طی قرن‌ها سکون و تحجر بر اندیشه و ایدئولوژی اسلامی عارض شده است. اینان گمان می‌کنند که اگر معتقد به استمرار نسخ باشند، عظمت و تقدس قرآن خدشه‌دار می‌گردد، در حالی که با این موضع‌گیری‌ها، عظمت قرآن نفی شده. و شایسته قرار گرفتن در موزه آثار باستانی می‌شود... (۱۱)

این نظریه از نظریه پیشین مایه گرفته، اصول و قواعد شریعت، و فروع متفرعه بر آن را، به جای محکمت و متشابهات قرآن گرفته...

شریعت اسلام، دارای اصولی ثابت و نامتغیر است، که به نام «قواعد» خوانده می‌شوند. تمامی احکام فرعی، که با شرایط متحول زمان و مکان قابل تغییر و تبدیل است، بر آن اصول ثابت، متفرع می‌باشند. یک فقیه آگاه به احوال و اوضاع زمانه، می‌بایست جریانات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی حاضر را از دیدگاه آن قواعد ارزیابی کند، صحت و سقم، سالم و فاسد بودن آنها را، بروفق همان اصول و در چهارچوب همان قواعد و پایه‌ها بررسی نماید و تشخیص دهد. ولی نام آن، نسخ نیست. زیرا نسخ در احکام کلی است، نه در فروع و جزئیات متفرعه.

علاوه، این تغییر و تحول، در احکام قرآن نیست، زیرا احکام وارده در قرآن، همان احکام کلی و ثابت و اصولی است، و اساساً در قرآن، حکمی که قابل تغییر باشد وجود ندارد، قرآن، با تمام محتویاتش، راه خلود رامی‌پیماید.

البته گروه‌های الحادی، کور خوانده‌اند «بیریدون لیطفووا و نور الله با فواهم و الله متمم نوره و لو کره الکافرون» (صف/۸).

خداوند فرموده: «فاماالذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویلہ». (آل عمران/۷) گوید: اینان همان ارباب جدل و صاحبان مکتبهای کلامی می باشند.

گوید: شریعت، در تعالیم و برنامه های خویش، روشی در پیش گرفته، تا هم طبقه جمهور بهره مند شده، و هم دانشمندان نیز پذیرا باشند. از این رو، قرآن الفاظ و عبارتهایی بکار برده، که برای هر دو گروه قابل درک باشد.

عامه مردم، ظاهر مثال را اخذ کرده، گمان می برند: مورد مثال چیزی همانند آن و نزدیک به آن می باشد، و به همین اندازه قناعت کرده، بیشتر نمی روند. دانشمندان نیز، حقیقتی را که در طی مثال نهفته، دریافت می دارند.

مثلاً، چون نور رفیع ترین موجود در عالم حس، بشمار می رود، آن را مورد مثال قرار داده، گفته: «اللہ نور السماوات و الارض...». و با این گونه تصور، برای طبقه جمهور، امکان درک موجودات ماوراء حس، فراهم گردید. که از آنچه هست، با آنچه باقوه متخیله خود سنجیده، برایشان قابل پذیرش خواهد بود. آنگاه که شریعت در صفات باری تعالی رقم زند، راه شک و شبهه را بسته است.

پس هرگاه بگوید: خدا نور است. حجابی از نور دارد. مؤمنان او را در آخرت نظاره کنند همچون آفتاب در بلندای روز... برای جمهور هیچ گونه شک و شبهه ای رخ نمی دهد، و ظاهر این تعابیر را گرفته، بی تردید می پذیرند.

و همچنین برای علماء، شبهه ای دست نمی دهد، زیرا می دانند که مقصود از این گونه تعابیر، صرفاً مزید علم و یقین است.

و چه بسا اگر به عامه مردم گفته شود که این تعابیر، ظاهری بیش نیست و حقیقت جز این است، در آن صورت نپذیرفته، اصلاً زیر بار نروند. زیرا چنین تصور می کنند که هر چه قابل حس نباشد وجود ندارد، و هر نامحسوسی با عدم مساوی است.

برتر، و در ردیف دانشمندان می دانند. در صورتی که صلاحیت عرض اندام، در آن عرصه والا را ندارند.

گوید: تشابه صرفاً درباره دسته سوم است... زیرا دانشمندان در سایه دانش سرشار خود، و با اندیشه و متانت شایسته خویش، که در راه رسیدن به حقایق، مبذول می دارند، هرگز تشابهی در سر راه آنان قرار نمی گیرد.

طبقه جمهور، با ذهن صاف و ساده ای که دارند، هیچ گاه شبهه ای در تعالیم شریعت احساس نمی کنند، زیرا به ظاهر الفاظ و تعابیر بسنده کرده، نگرانی به خود راه نمی دهند...

گوید: تعالیم شریعت، همچون غذای سالم و پاکیزه، برای بدنهای سالم و نالوده، نافع و مفید خواهد بود. که بیشترین مردم را تشکیل می دهد. گرچه برای برخی که در اقلیت اند، زیان آفرین می گردد.

چنانچه خداوند فرموده: «وما یضل به الا الفاسقین» (بقره/۲۶) (دز سایه تعالیم الهی، همراه نمی گردد، جز کسانی که از مرز طبیعی مردمی کنار زده اند). و این حالت، صرفاً در برخی از آیات، برای برخی از مردم رخ می دهد.

و این دریاتی است که از عالم ماوراء حس سخن گفته، که در عالم شهود، همانندی ندارد، لذا برای تقریب به اذهان، از نزدیک ترین چیزی که بتواند شاهد و مثالی باشد تا واقع را ارائه دهد استفاده کرده. و همین امر سبب گردیده، تا برخی به ظاهر مثال اخذ کرده، تصور کنند آنچه در تعبیر آمده عین واقع است، از این رو، در حیرت و شک باقی می مانند.

متشابهات، از این قبیل اند، که موجب شبهه می گردد، ولی نه برای دانشمندان، و نه برای طبقه جمهور. زیرا اینان از سلامت طبع و صحت نفس برخوردارند، و غذای سالم برایشان کاملاً نافع و مفید می افتد. ولی بیرون از این دو دسته، کسانی اند که مریض و نفسی ناسالم دارند، غذا، هر چند کامل و سالم باشد. بر مذاق اینان لذت بخش و نافع نخواهد بود. لذا

اولاً- از ظاهر آیه چه استفاده می شود؟
ثانیاً- بطور کلی، آیا امکان دسترسی به معانی آیات متشابهه، برای پویندگان فراهم است؟

علامه طباطبائی از ظاهر آیه، انحصار فهمیده، که دلالت دارد: صرفاً، علم به تأویل متشابهات، مخصوص پروردگار است، و برای دیگران جز سر تسلیم فرود آوردن راه دیگری نیست. ولی، با قطع نظر از ظاهر آیه، باید راه دسترسی به حقایق نهفته آیات متشابهه، برای پویندگان باز باشد.

این نظریه ای است که علامه بزرگوار عصر حاضر، در این زمینه ارائه فرموده اند.

اکنون سخنی چند، پیرامون این نظریه: نیاز به توضیح ندارد، که بسته بودن راه برای رسیدن به حقایق نهفته قرآن، که گنجینه معارف الهی بشمار می رود، هرگز قابل قبول نیست. و آیه: «افلا يتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» (محمد/ ۲۴) جایی برای این گمان باقی نمی گذارد.

اگر فرض شود، در قرآن آیه ای وجود داشته باشد، که آحاد مسلمانان، و علماء و دانشمندان، و امامان و پیغمبر گرامی (ص) تماماً از محتوای آن آگاهی نداشته باشند، حتماً مقام حکمت الهی، زیر سؤال می رود: چگونه است کتابی که به عنوان هدایت بشر، برای ابدیت، نازل گردیده، مواضع ابهامی داشته باشد که هیچ کس، حتی رسول اکرم (ص) به کشف آن دسترسی نداشته باشد!! قطعاً این فرضیه محالی است، و از دیدگاه حکمت باری تعالی، کاملاً به دور.

علامه طباطبائی در رابطه با آیه چنین گوید:

ظاهر کلام آن است که جمله «والراسخون فی العلم یقولون...» استینافیه باشد، و سخن از سرگرفته شده، عطف به ما سبق نباشد. زیرا این جمله، عدل جمله «اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون...» می باشد. و تقدیر کلام چنین است: «اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه... و اما الراسخون فی العلم فیقولون...» که فرق میان دو گروه در این است: گروه نخست با سوء نیت به سوی آیات متشابهه می روند،

مثلاً اگر گفته شود: در آنجا موجودی هست که دارای جسم نیست، و هرچه از لوازم جسمیت می داند، در او نیست... امکان تخیل از آنان برداشته شده، و چنین چیزی را معدوم مطلق می پندارند. مخصوصاً اگر به آنها گفته شود: نه از جهان بیرون است و نه در درون جهان جایی دارد. نه بالا است و نه پایین. و لذا هرگز، شریعت، تصریح به نفی جسمیت فرموده، صرفاً گفته: «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر...» «لاتدرکه الابصار و هویدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر...».

گوید: و اگر تأمل کنی خواهی یافت که شریعت، با آنکه برای مردم، درافاده این گونه معانی، به مثال پرداخته، و راهی جز این وجود نداشت تا آنان را به پذیرش وادارد... در عین حال، علما را بر دقایق و اسرار این گونه تعابیر واقف ساخته، حقایق را بر ایشان مکشوف نموده است...^(۱۲)

پر روشن است، در تشبیه غیر محسوس به محسوس، بهترین مثالی که می تواند کاملاً نمودار ذات حق تعالی باشد، همان تشبیه به نور است، حقیقتی که: «الظاهر فی نفسه و المظهر لغيره»: (خود نمودار خود است، و نمود هر چیزی به او بستگی دارد).

حقیقتی که: «فی عین الظهور، هوفی غایة الخفاء»: (خود، پیداترین موجود در جهان هستی است، ولی در عین حال، حقیقت و کنه آن در نهایت خفاء و پنهان از دیدگان است. تاکنون کسی به حقیقت آن راه نیافته، و نخواهد یافت). این گونه صفات و نعوت، که خاص ذات پروردگار است، ماندنی برای آن - در جهان حس و شهود - جز نور، نمی توان یافت.

در این زمینه، امام فخر رازی، و شیخ محمد عبده، و علامه طباطبائی، شیوه ابن رشد را دنبال کرده اند.^(۱۳)

■ تأویل متشابهات را چه کسی می داند؟

این سؤال، به دو گونه قابل طرح است:

عرب، بویژه قرآن کریم، ایجاز در حذف، کمال مطلوبیت را دارد.

در سوره نساء (آیات ۱۷۳-۱۷۵) می‌خوانیم: «یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً. فاما الذین آمنوا باللّٰه و اعتصموا به، فسیدخلهم فی رحمة منه و فضل و یهدیهم الیه صراطاً مستقیماً.

ای: واما الذین کفروا... فلاتشملهم الرحمة و لایهتدون سبیلاً».

و در سوره قصص (آیه ۶۷) پس از آنکه سرگذشت ملت‌های سرکش و نافرمان را یادآور می‌شود، و عاقبت کار آنان را گوشزد می‌کند، درباره صالحان چنین می‌گوید: «فاما من تاب و آمن و عمل صالحاً فعیسی ان یکون من المفلحین».

و در سوره جن (آیه ۱۵) پس از بیان حال‌بندگان صالح، درباره طالحین گوید: «واما القاسطون فکانوا لجهنم حطباً».

و نظر دیگر این است که احیاناً، عدلی نیاز ندارد، تا مذکور افتد، یا مقدر باشد. چنانچه در هجو قبیله‌ای از بنی عبدشمس که فرار را برقرار ترجیح داده بودند، شاعر گوید:

فاما القتال، لاقتال لیدیکم

ولکن سیرا فی عراض المواکب

۲- علاوه، عنوان «راسخون فی العلم»، نمی‌تواند، عدل «فی قلوبهم زیغ» باشد، زیرا هیچگونه تقابلی بین این دو عنوان وجود ندارد. در مقابل کسانی که طبعی آشفته و قلبی واژگون دارند، کسانی می‌باشند که طبعی سالم و دلی آرام، در اختیار دارند. و در مقابل دانشمندان و پویندگان علم حقیقی، جاهلان و وازدگان دانش، قرار دارند. لذا دو عنوان فوق، نمی‌تواند عدل یکدیگر باشند.

۳- اضافه براین، از باب «تناسب حکم و موضوع» بایستی، خبری که بر عنوان «راسخین فی العلم» مترتب می‌گردد، متناسب با مقام علم و دانش باشد. لذا اگر مقصود آن باشد که راسخون فی العلم،

ولی گروه دوم، با خلوص نیت و قلبی پاک و سلیم، در مقابل آیات متشابهه، سرتسلیم فرود می‌آورند.

علاوه، اگر «واو» عاطفه بود، و لازم‌اش آن بود که «راسخون فی العلم»، تأویل آیات متشابهه را می‌دانند، هر آینه پیغمبر اکرم (ص) فرد شاخص این گروه بود و می‌بایست او را جدا ذکر می‌کرد، و این گونه می‌گفت: «و ما یعلم تأویله الا الله و الرسول و الراسخون فی العلم...» زیرا، تشریف مقام رسالت، چنین اقتضایی را دارد، چنانچه در موارد بسیاری این جداسازی انجام شده. مانند «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون» و «هذا النبی و الذین آمنوا» و دیگر آیات از این قبیل...

پس ظاهر آیه، اختصاص علم به تأویل به خداست. گرچه منافاتی ندارد، با دلیل دیگر استثنایی بر آن وارد گردد. چنانچه آیات اختصاص علم غیب به خدا، با آیه «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضی من رسول» (جن / ۲۷) استثناء خورده.

لذا آن آیه، صرفاً یک بعد از شوون راسخون فی العلم، را بیان نموده، که همان سرتسلیم فرودآوردن در مقابل چنین آیات، و متزلزل نگردیدن در مقابل شبهات است. لیکن با دلیل دیگر، ثابت گردیده که راسخون فی العلم، تأویل متشابهه را می‌دانند، و امکان دسترسی به حقایق نهفته قرآن، برایشان میسر است. (۱۴)

فخر رازی، در این زمینه افزوده است:

عطف در آیه، از ذوق فصاحت بدور است، و اگر عطف می‌بود، بایستی جمله (یقولون آما به... را با «واو» حالیه قرین نماید، بدین گونه: «وهم یقولون...» یا «و یقولون...» (۱۵)

این است تمام آنچه در این رابطه ارائه شده، جز آنکه از نکات زیر نباید غفلت ورزید:

۱- «اما»- که حرف تفصیل است- لزومی ندارد، حتماً عدل دیگر آورده شود، زیرا موقعی که با آوردن یکی از دو عدل، عدل دیگر روشن است، نیازی به آوردن ندارد. «و حذف ما یعلم جائز». مخصوصاً در کلام

نقطه آغاز حرکت، به سوی دانستنیها است، و از این راه، راسخون در علم، به تأویل آیات متشابهه، پی می‌برند.

۶- جمله حالیه، اگر با فعل مضارع مثبت آغاز شود، از «واو» خالی باشد. ابن مالک گوید:

و ذات بدء بمضارع ثبت

حوت ضمیراً و من الواوخت

و معلوم نیست، گفتار فخر رازی، که مخالف گفته ادبا است، از کجا آورده! برای نمونه: زمخشری در کشاف^(۱۶)، ابن قتیبه در تأویل مشکل القرآن^(۱۷)، ابوالبقاء در املاء مامن به الرحمان^(۱۸)، سید مرتضی در امالی^(۱۹)، زرکشی در برهان^(۲۰)، طبرسی در مجمع البیان^(۲۱)، شیخ محمد عبده در المنار^(۲۲)، و دیگر اقطاب علم و ادب، به اتفاق آراء، مسأله حال بودن جمله «يقولون أمانا...» را ترجیح داده‌اند.^(۲۳)

۷- در پایان متذکر می‌شویم: حتی اگر جمله «والراسخون فی العلم یقولون...» را مستأنفه بدانیم، مدلول آیه آن نخواهد بود، که باب علم به تأویل در متشابهات قرآن، به روی همگان بسته است. زیرا حصر در عبارت «و ما یعلم تأویله الا الله» اضافی است، و جنبه منفی آن مقصود می‌باشد، مانند «لا حکم الا لله». «لا مؤثر فی الوجود الا الله». «لا یعلم الغیب الا الله». و غیره که مقصود: نفی صفت از دیگران است، و انحصار آن در راستایی است که به خدا منتهی می‌شود. لذا در آیه «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول» (جن/۲۶) تهافتی وجود ندارد، و با «لا یعلم الغیب الا الله» منافاتی نخواهد داشت.

علاوه بر خلاف مقتضای بلاغت است که خداوند حکیم، کتابی را به عنوان دستور زندگی و راهنمای هدایت، بر مردم عرضه بدارد، سپس به آنان بگوید: درون آن، فرازهایی وجود دارد که حتماً قابل فهم نیست، و راه رسیدن به آن به روی شما همگی بسته است. معقول نیست، چنین سخنی از حکیم صادر گردد.

آری معقول است بگوید: فرازهایی وجود دارد که به

ندانسته سر تسلیم فرود می‌آورند، لازم بود که در عنوان موضوع، خلوص در ایمان مطرح گردد، زیرا مقتضای ایمان پاک، تسلیم محض است. ولی مقتضای علم و دانش پویایی و فحص است، تا چیزی را نداند و نفهمد تسلیم نگردد. خلاصه، تناسب حکم و موضوع، ایجاب می‌کند، که اخبار از این عنوان بلند و والا، چیزی متناسب با دانستنیها باشد، نه با نادانستی!

۴- و اما درباره اینکه چرا، رسول الله (ص) را از گروه راسخین فی العلم، جدا نساخته؟ باید گفت: چرا جدا بسازد؟! آیا چون در برخی آیات جدا ساخته، لازمه‌اش آن است که در همه جا جدا سازد؟! این «التزام بما لایلزم» است. و هیچ موجبی ندارد.

در بسیاری از موارد، که عناوینی، به گونه گروهی، مورد ستایش قرار گرفته، رسول اکرم (ص) در جمع گروه قرار گرفته و جدا نگردیده: مثلاً در سوره آل عمران (آیه ۱۸) می‌خوانیم: «شهداله انه لا اله الا هو، والملائکة و اولوا العلم، قائماً بالقسط...» که در این آیه قطعاً، رسول اکرم (ص) در زمره ارباب علم و شهادت‌دهندگان به وحدانیت حق تعالی می‌باشد. آیاتی از این قبیل بسیار است، که افرادی، بطور گروهی، مورد ستایش قرار گرفته‌اند و پیغمبر گرامی (ص) نیز در جمع آنان حضور داشته، شمع محفل بوده است.

۵- جمله «يقولون أمانا به...» در موضع حال قرار گرفته، و این حالت - که حاکی از ایمان ثابت است - موجب گردیده تا موضع حکمت الهی را در نظر بگیرند، و برای رسیدن به حقایق نهفته، در پس آیات متشابهه، پی جور شوند. زیرا در سایه علم و دانش، استوار بوده مضطرب نمی‌گردند، و در مقابل آیات متشابه نگران نمی‌شوند، و چنین می‌اندیشند که آیات متشابهه، از منبعی صادر گشته که آیات محکمه نشأت گرفته. پس باید در پس پرده چیزهایی باشد، که ظاهر لفظ نمودار آن نیست... و از همین نقطه حساس، حرکت تحقیق و پویا شدن آغاز می‌گردد... و عاقبت جوینده یابنده است. پس این جمله الحاقی، نمونگر

سلب دارد، و علم به تأویل را از کج‌دلان و کج‌اندیشان سلب می‌کند.

ظاهر مشتبه، و موجب دستاویز کج‌دلان می‌گردد و کلید فهم آن در دست ماست، و از جانب ما صرفاً به آن هدایت می‌شوید. پس، حصر در آیه، صرفاً جنبه

● یادداشتها

- ۱- بصائر الدرجات، صفار، ص ۱۹۵.
- ۲- رک: سوره یوسف که هشت بار به این معنی آمده.
- ۳- رک: آیه ۳۵ سوره اسراء. و آیه ۷ سوره اعراف و غیره.
- ۴- تأویل از دیدگاه علامه طباطبائی «مقاله قرائت شده در هشتمین کنگره سالانه بزرگداشت علامه طباطبائی در تالار وحدت دانشگاه تبریز، ۱۳۷۲/۸/۲۲.
- ۵- تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۵، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.
- ۶- کشف، ج ۴، ص ۶۶۲.
- ۷- رک: الابانة، ابوالحسن اشعری، ص ۱۰-۱۹. واللمع ابوالحسن اشعری، ص ۶۱-۶۸.
- ۸- رک: التمهید، از نگارنده، ج ۳، ص ۹۷.
- ۹- رک: تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۱-۴۲ و نیز تفسیر المنار، ج ۳، ص ۱۶۳-۱۶۵.
- ۱۰- پرتوی از قرآن، ج ۳، ص ۱۹ و ۲۰.
- ۱۱- چگونه قرآن پیام‌رسان (دینامیزم قرآن) ص ۲۰-۵۶.
- ۱۲- رک: الکشف عن مناهج الادلة، ابن رشد اندلسی، ص ۸۹، ۹۶، ۹۷ و ۱۰۷.
- ۱۳- رک: تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۷، ص ۱۷۲. و تفسیر المنار، رشید رضا، ج ۳، ص ۱۷۰. و تفسیر المیزان علامه طباطبائی، ج ۳، ص ۵۸-۶۲.
- ۱۴- رک: تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۶ و ۲۷.
- ۱۵- رک: تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۷۷.
- ۱۶- کشف، ج ۱، ص ۳۳۸.
- ۱۷- تأویل مشکل القرآن، ص ۷۲.
- ۱۸- املاء ما من به الرحمان، ج ۱، ص ۱۲۴.
- ۱۹- امالی، ج ۱، ص ۴۱۰، مجلس ۳۳.
- ۲۰- برهان، ج ۲، ص ۷۳.
- ۲۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۰.
- ۲۲- المنار، ج ۳، ص ۱۶۷.
- ۲۳- رک: التمهید، ج ۳، ص ۴۰ به بعد.

